

بررسی نقش میانجی سبک‌شناختی بر رابطه سرمایه انسانی و قصد کارآفرینانه

(مورد مطالعه: دانشجویان کارشناسی ارشد دانشکده مهندسی برق

و کامپیوتر دانشگاه تهران)

محمدعلی مرادی^{۱*}، محمدرضا زالی^۲، فریبا محمدی^۳

۱. استادیاران دانشکده کارآفرینی، دانشگاه تهران

۳. کارشناس ارشد مدیریت کارآفرینی، دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۶/۰۶

تاریخ تصویب: ۹۲/۰۷/۰۸

چکیده

رشد نامتناسب ظرفیت اشتغال‌زایی با افزایش تعداد دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها بیکاری دانش‌آموختگان را به معضلی مهم در کشور تبدیل کرده است. یکی از راه‌های اشتغال، کارآفرینی و بهترین پیش‌بینی‌کننده آن، قصد است؛ همچنین یکی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری قصد کارآفرینانه سرمایه انسانی است. پژوهش حاضر تلاش می‌کند تا رابطه سرمایه انسانی و قصد کارآفرینانه را از طریق متغیرهای میانجی سبک‌شناختی شهودی و منطقی بسنجد. در این پژوهش، سرمایه روان‌شناختی و متغیرهای فردی متغیرهای کنترلی در نظر گرفته شده‌اند. این تحقیق از نظر هدف، کاربردی و از نظر روش تحقیق، کمی و از نوع توصیفی-همبستگی است. جامعه آماری پژوهش حاضر را دانشجویان کارشناسی ارشد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر دانشگاه تهران تشکیل داده‌اند که با استفاده از فرمول کوکران، ۱۴۰ پرسشنامه به صورت تصادفی در دسترس از دانشجویان گردآوری شد. نتایج این پژوهش رابطه مثبت سرمایه انسانی و قصد کارآفرینانه را تأیید می‌کند؛ همچنین اثر سرمایه روان‌شناختی و متغیرهای فردی بر قصد از طریق متغیرهای میانجی سبک‌شناختی شهودی و منطقی به اثبات رسید. این در حالی است که آموزش تنها از طریق سبک‌شناختی منطقی و تجربه پیشین از طریق سبک‌شناختی شهودی بر قصد کارآفرینانه مؤثرند.

واژه‌های کلیدی: سرمایه انسانی، سرمایه روان‌شناختی، سبک‌شناختی، قصد کارآفرینانه

مقدمه

قصد کارآفرینانه، که یکی از ویژگی‌های رفتاری افراد است، از جمله عوامل تعیین کننده در بروز پدیده کارآفرینی است (Ajzen, 1991). قصد کارآفرینانه عبارت است از: یک حالت آگاهی ذهنی که به توجه، تجربه و رفتار شخص با استفاده از رفتار کارآفرینانه برنامه‌ریزی شده جهت می‌دهد (Bird, 1988). نظریات متعددی در خصوص عوامل مؤثر بر قصد ارائه شده‌اند؛ از جمله نظریه رویداد کارآفرینانه شاپرو^۱ (۱۹۸۲) به عنوان یکی از مهم‌ترین نظریات، قصد را تحت تاثیر درک مطلوبیت، عملگرایی و درک امکان‌پذیری می‌داند. نظریه رفتار برنامه‌ریزی شده اجزن (۱۹۹۱) نیز قصد را با تأکید بر نگرش‌ها، هنجارهای ذهنی و ادراک کنترل رفتاری توضیح می‌دهد. برد (۱۹۸۸) قصد را بر اساس ترکیبی از عوامل فردی و محیطی بیان می‌کند. بوید و وزیکسی^۲ (۱۹۹۴) نیز مفهوم خودکارآمدی^۳ بر گرفته از نظریه یادگیری اجتماعی را به نظریه برد افزوده‌اند. یکی از عوامل مؤثر بر قصد کارآفرینانه سرمایه انسانی است که علاوه بر قصد بر توانایی افراد برای کشف، ارزیابی و بهره‌برداری فرصت‌ها نیز تأثیر می‌گذارد (Hindle et al., 2009). هیندل و همکاران (۲۰۰۹) معتقدند که فرایند توسعه قصد کارآفرینانه فرایندی است که از طریق سرمایه انسانی و اجتماعی افراد شکل می‌گیرد.

در پژوهش‌های مختلف، عواملی چون تجربه نیابتی، تجربه تغییر رادیکال و آموزش (Davidsson, 1995)، دانش کارآفرینانه (Bird, 1988)، الگوی نقش، تجربه تأسیس کسب‌وکار و تجربه کاری (Liñán and Chen, 2009) برخی از عوامل انسانی مؤثر بر قصد کارآفرینانه ذکر شده‌اند.

یکی دیگر از متغیرهایی که می‌تواند نقش مهمی بر قصد کارآفرینانه ایفا کند سبک‌شناختی است. مسیک^۴ (۱۹۷۶) سبک شناختی را تفاوت‌های پایدار فردی در روش‌های ترجیحی او برای سازماندهی و پردازش اطلاعات و تجربیات تعریف می‌کند. سبک شناختی فرد می‌تواند بر ترجیحات او در مورد انواع مختلف یادگیری، جمع‌آوری و پردازش اطلاعات تأثیر بگذارد و در

1. Shapero
2. Boyd & Vozikis
3. self-efficacy
4. Messick

نتیجه بر قصد انجام یک عمل تأثیرگذار باشد. محققان در این رابطه دو نوع سبک شناختی را شناسایی کرده‌اند: سبک شناختی منطقی و سبک شناختی شهودی (Allinson and Hayes, 1996).

نتایج جست‌وجوها مؤید این است که در سطح ملی به صورت مدون در خصوص سرمایه انسانی و رابطه آن با قصد کارآفرینانه و به طور خاص با در نظر گرفتن سبک شناختی به عنوان متغیر میانجی و متغیرهای فردی و سرمایه روان‌شناختی به عنوان متغیرهای کنترلی، پژوهش کاربردی صورت نگرفته است. این پژوهش درصدد آن است که با توجه به نظریات به بررسی رابطه سرمایه انسانی و روان‌شناختی و متغیرهای فردی و قصد کارآفرینانه از طریق متغیر میانجی سبک شناختی در کشور و به طور خاص نمونه آماری بپردازد و اعتبار آن‌ها را مورد آزمون و ارزیابی قرار دهد.

مبانی نظری و پیشینه تحقیق

سیر تکاملی نظریه‌های قصد کارآفرینانه

در این پژوهش، ابتدا به بررسی نظریه رفتار برنامه‌ریزی شده اجزن (۱۹۹۱) و نظریه رویداد کارآفرینانه شاپیرو (۱۹۸۲) پرداخته می‌شود که مبنای پژوهش‌های زیادی قرار گرفته‌اند؛ سپس نظریات قصد کارآفرینانه با محوریت سرمایه انسانی و بر مبنای سیر تاریخی آن‌ها با تأکید بر دو مدل مبنای هیندل و همکاران (۲۰۰۹) و برد (۱۹۸۸) ارائه می‌شود.

در نظریه رفتار برنامه‌ریزی شده اجزن (۱۹۹۱) سه نگرش کلیدی وجود دارد که قصد را پیش‌بینی می‌کند: ۱. نگرش در مورد رفتار که درک پیامدهای بیرونی و درونی آن رفتار را در برمی‌گیرد ۲. هنجارهای ذهنی درک تأثیر افراد دیگر بر فرد تصمیم‌گیرنده ۳. درک کنترل رفتاری که درک شخصی فرد از ممکن بودن رفتار را در برمی‌گیرد. نظریه رویداد کارآفرینانه را ابتدا شاپیرو در سال ۱۹۸۲ ارائه کرد و سپس با کمک کروگر در سال ۲۰۰۰ به تکمیل آن پرداخت. در این نظریه، ایجاد یک کسب‌وکار به عنوان یک رویداد در نظر گرفته شده که می‌تواند توسط تعادل میان ابتکارات، توانایی‌ها، مدیریت استقلال و ریسک تعریف شود (Krueger, 1993).

برد (۱۹۸۸، ۱۹۹۲) به بررسی بعد تجربه پیشین بر قصد کارآفرینانه از طریق سبک شناختی پرداخته و تلاش کرده است که زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را که مشوق افراد به سوی ایجاد و توسعه کارآفرینی هستند شناسایی و تبیین کند. برد (۱۹۸۸) بیان می‌کند که قصد کارآفرینانه تفکر انتقادی و تصمیم‌گیری راهبردی را هدایت می‌کند و مانند یک صفحه نمایش ادراکی برای مشاهده روابط، منابع و تبادل عمل می‌کند. در مدل برد، زمینه‌های فردی و اجتماعی به طور متقابل بر تفکر شهودی و کل‌نگر^۱ و تفکر تحلیلی و منطقی^۲، تأثیر می‌گذارند. این تأثیرگذاری در طول شکل‌گیری قصد کارآفرینانه روی می‌دهد که به شکل ایجاد کسب‌وکار مخاطره‌آمیز یا خلق ارزش جدید برای کسب‌وکارهای مخاطره‌آمیز فعلی است.

بوید و وزیکسی (۱۹۹۴) دو متغیر باورهای فردی و خودکارآمدی را بر اساس نظریه اجزن وارد مدل برد کرده‌اند و برخلاف برد بر این باورند که زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه و توانایی‌ها و ویژگی‌های شخصیتی فرد به طور مستقیم بر سبک تفکر افراد تأثیری ندارد. خودکارآمدی متأثر از تجربیات پیشین شغلی، الگوی نقش کارآفرینانه و پشتیبانی‌های اجتماعی است (زالی و همکاران، ۱۳۸۹).

لینان (۲۰۰۴) علاوه بر سه عامل انگیزاننده که اجزن معرفی کرده است دانش کارآفرینانه و عوامل جمعیت شناختی را نیز بر قصد افراد مؤثر می‌داند. لینان و چن (۲۰۰۹) بر مرتبط بودن تجربه و تحصیلات پیشین، به‌ویژه به علت نقشی که در افزایش دانش افراد در خصوص کارآفرینی دارد، تأکید می‌کنند؛ زیرا برخورداری از دانش لازم در خصوص جوانب مختلف کارآفرینی می‌تواند به درک واقع‌بینانه‌تری از فعالیت‌های کارآفرینی کمک کند و در نتیجه بر قصد افراد تأثیر گذار باشد.

بر اساس مدل شاپیرو - کروگر (۲۰۰۰) و مفهوم شناخت اجتماعی مدل باندورا (۱۹۷۷)، هیندل و همکاران (۲۰۰۹) نظریه قصد کارآفرینانه آگاهانه را ارائه کردند که علاوه بر خودکارآمدی، عوامل سرمایه انسانی و عوامل سرمایه اجتماعی و جنسیت را نیز بر قصد مؤثر

می‌داند. آن‌ها معتقدند که قصد در واقع یک حالت ذهنی است که محیط جامعه بر آن مؤثر است. در این پژوهش، فرض بر این است که فرایند توسعه قصد کارآفرینانه فقط در ذهن یک فرد اتفاق نمی‌افتد؛ یعنی یک فرایند مکانیسمی انتزاعی نیست، بلکه فرایندی است که در آن فرد از طریق سرمایه انسانی و اجتماعی خود آگاه‌سازی می‌شود. آگاه‌سازی دو مفهوم متمایز دارد: اول به معنی جهت‌دادن است؛ یعنی ترکیب سرمایه انسانی و اجتماعی فرد به او جهت می‌دهد، به سمت کارآفرینی یا غیر کارآفرینی؛ دوم به معنی تأمین اطلاعات است. سرمایه انسانی و اجتماعی فرد منبعی اطلاعاتی است که ممکن است قصد کارآفرینانه را شکل دهد یا نه (Hindle et al., 2009).

کو^۱ و همکاران (۲۰۱۲) علاوه بر سه متغیر اصلی نظریه اجزن، ویژگی شخصیتی را به عنوان متغیر جدید اضافه کرده‌اند. علاوه بر این، دانش، تجربه پیشین و روابط به عنوان متغیرهایی که به طور مستقیم و غیر مستقیم بر قصد تأثیرگذارند در نظر گرفته شده‌اند.

قصد کارآفرینانه

تعریف اجزن و فیشرین^۲ (۱۹۷۵) از قصد عبارت است از: نشانه افراد سخت‌کوش جهت میل به تلاش و دلیل اکثر کوشش‌های برنامه‌ریزی‌شده به منظور انجام رفتار. قصد کارآفرینانه نشان‌دهنده کوششی است که فرد برای انجام رفتار کارآفرینی در آینده خواهد داد (Ajzen, 1991). کروگر (۱۹۹۳) قصد کارآفرینانه را تعهد به ایجاد کسب‌وکار جدید در آینده نزدیک تعریف می‌کند. تأکید کروگر و همکاران (۲۰۰۰) بر این است که بهترین پیش‌بینی‌کننده رفتار قصد است.

سرمایه انسانی

بکر^۳ (۱۹۶۴) سرمایه انسانی را مهارت و دانشی می‌داند که از طریق سرمایه‌گذاری در تجربه مدرسه، آموزش ضمن خدمت و سایر اشکال تجربه کسب می‌شود. کلمن^۴ (۱۹۸۸) معتقد

1. Koe
2. Fishbin
3. Becker
4. Coleman

است که مفهوم سرمایه انسانی مربوط به مهارت و دانش افراد است که تغییر در عمل و رشد اقتصادی را ممکن می‌سازد. دیویدسون و هونینگ (۲۰۰۳) سرمایه انسانی را دانش، تجربه و یادگیری عملی می‌دانند. شنکل و همکاران^۱ (۲۰۰۹) سرمایه انسانی را دانش و اطلاعاتی تعریف می‌کنند که شامل شرایط محیطی و پیشینه شخصی می‌شود.

سبک شناختی

سبک شناختی عبارت است از: تفاوت‌های پایدار فردی در روش‌های ترجیحی او برای سازماندهی و پردازش اطلاعات. سبک شناختی شامل دو بعد تفکر شهودی و عقلانی است. سبک شناختی شهودی به قضاوت سریع برای احساس و نگرش کلی درباره موضوعی خاص اشاره دارد. افراد با تفکر شهودی تمایل به سنت‌گریزی دارند و برای حل مسئله، با اتکا به روش‌های تصادفی اکتشافی، رویکردی باز انتخاب می‌کنند و معمولاً کارها را با ارزیابی کلی انجام می‌دهند. سبک شناختی منطقی نیز به قضاوت بر اساس منطق ذهنی و با تمرکز بر جزئیات اشاره دارد. افراد با تفکر تحلیلی بیشتر به مطیع بودن تمایل دارند و برای حل مسئله، با توجه به روش‌های منظم ارزیابی، رویکردهای ساختاری را ترجیح می‌دهند. معمولاً، اطلاعات کلامی را به خوبی به یاد می‌آورند و به‌ویژه در ایده‌هایی که نیاز به تجزیه و تحلیل گام‌به‌گام دارد راحت‌ترند (Allinson and Hayes, 1996).

سرمایه روان‌شناختی

سرمایه روان‌شناختی سازه‌ای ترکیبی است که چهار مؤلفه ادراکی شناختی امید، خوش‌بینی، خودکارآمدی و تاب‌آوری را دربردارد (Luthans and Youssef, 2004). در این پژوهش، خوش‌بینی و تاب‌آوری متغیرهای سرمایه روان‌شناختی در نظر گرفته شده‌اند. خوش‌بینی طرف مثبت احساسی است که در توصیف حوادث بد و خوب به کار می‌رود. تاب‌آوری نیز فرایند سازگاری با مشکلات، آسیب‌ها، وضعیت‌های غمناک، تهدیدها یا حتی منابع مهم استرس مثل شکست تجاری است.

1. Schenkel et al.

متغیرهای فردی

در پژوهش‌های مختلف، سن و جنسیت از جمله عوامل مؤثر بر قصد کارآفرینانه ذکر شده‌اند. بر اساس تئوری رفتار برنامه‌ریزی شده متغیرهای جمعیت‌شناختی از طریق درک کنترل رفتاری، نگرش‌ها و هنجارهای ذهنی به طور غیر مستقیم بر قصد تأثیر می‌گذارند. نتایج مطالعات هیندل و همکاران (۲۰۰۹) نیز نشان می‌دهد که جنسیت از عوامل تأثیرگذار بر قصد کارآفرینانه است و قصد کارآفرینانه در زنان پایین‌تر از مردان است. در مورد رابطه بین سن افراد و قصد کارآفرینانه نیز بر اساس پژوهش‌های تجربی^۱ می‌توان گفت که رابطه مستقیمی وجود ندارد و این متغیر فقط به صورت غیر مستقیم بر قصد تأثیرگذار است.

یکی از عوامل مؤثر بر قصد کارآفرینانه سرمایه انسانی است. پژوهش‌های پیشین تأثیر سرمایه انسانی بر قصد کارآفرینانه را اثبات کرده‌اند. هیندل و همکاران (۲۰۰۹) معتقدند که فرایند توسعه قصد کارآفرینانه فرایندی است که به وسیله سرمایه انسانی و اجتماعی افراد شکل می‌گیرد. هیندل و همکاران (۲۰۰۹) با در نظر گرفتن مدل‌های رفتار برنامه‌ریزی شده اجزن و رویداد کارآفرینانه شاپیرو و کروگر استدلال کردند که قصد کارآفرینانه یک فرد نه تنها با خودکارآمدی، بلکه با عوامل سرمایه‌های انسانی و اجتماعی و جنسیت تحت تأثیر قرار می‌گیرد. نظریه سرمایه انسانی نشان می‌دهد که تحصیلات و تجربه توانایی شناختی افراد را به منظور تشخیص از طریق متصل کردن مؤثر نقاط بین نیروهای بازار تقویت می‌کند.

همچنین، برد (۱۹۸۲) در مدل خود نشان می‌دهد که زمینه‌های فردی و اجتماعی به طور متقابل بر تفکر عقلانی و مبتنی بر شهود تأثیر می‌گذارند. این تأثیرگذاری در طول شکل‌گیری قصد کارآفرینانه روی می‌دهد. زمینه‌های اجتماعی شامل متغیرهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و زمینه‌های فردی، شامل تجربه پیشینه فرد، شخصیت و توانایی‌های فرد است. طبق این نظریه، قصد ایجاد یک کسب و کار مخاطره‌آمیز می‌تواند نتیجه فرایندهای فکری، عقلایی، تحلیلی باشد یا نتیجه تفکر شهودی، کل نگرانه و محیطی.

نتیجه مطالعات بهادری و ورچ^۲ (۲۰۰۶) نیز نشان می‌دهد کارآفرینان از نظر شناختی طبق

1. Tornikoski and Kautonen (2009), Franco et al. (2010), and Ozyilmaz (2011)
2. Bhaduri and Worch

اطلاعاتی که از تحصیلات حرفه‌ای و تجربه پیشین به دست می‌آوردند شکل می‌گیرند. تحصیلات و تجربه نگرش شناختی کارآفرین را در مورد رفتار شکل می‌دهند و بر فرایند شناختی مؤثرند. با توجه به این پیشینه و با در نظر گرفتن دو مدل مبنایی هیندل و همکاران (۲۰۰۹) و برد (۱۹۸۸) مدل مفهومی این پژوهش بیان شده و روابط متغیرها و فرضیات زیر مورد آزمون قرار خواهد گرفت.

فرضیه اصلی: سرمایه انسانی بر قصد کارآفرینانه دانشجویان کارشناسی ارشد دانشکده برق و کامپیوتر دانشگاه تهران مؤثر است.

فرضیه ۱: آموزش از طریق سبک شناختی شهودی بر قصد کارآفرینانه دانشجویان کارشناسی ارشد دانشکده برق و کامپیوتر دانشگاه تهران مؤثر است.

فرضیه ۲: آموزش از طریق سبک شناختی منطقی بر قصد کارآفرینانه دانشجویان کارشناسی ارشد دانشکده برق و کامپیوتر دانشگاه تهران مؤثر است.

فرضیه ۳: تجربه از طریق سبک شناختی شهودی بر قصد کارآفرینانه دانشجویان کارشناسی ارشد دانشکده برق و کامپیوتر دانشگاه تهران مؤثر است.

فرضیه ۴: تجربه از طریق سبک شناختی منطقی بر قصد کارآفرینانه دانشجویان کارشناسی ارشد دانشکده برق و کامپیوتر دانشگاه تهران مؤثر است.

روش شناسی

این پژوهش بر حسب هدف کاربردی و بر حسب گردآوری اطلاعات پیمایشی بوده و برای گردآوری اطلاعات از ابزار پرسشنامه استفاده شده است. جامعه آماری این پژوهش ۲۱۹ نفر از دانشجویان کارشناسی ارشد دانشکده برق و کامپیوتر دانشگاه تهران در نظر گرفته شده‌اند که با استفاده از روش نمونه‌گیری تصادفی ساده و فرمول کوکران ۱۴۰ نفر برای نمونه آماری بررسی شدند که در زمان انجام این پژوهش واحدهای درسی خود را گذرانده‌اند. در این پژوهش، دو بعد سرمایه انسانی (آموزش و تجربه) به عنوان متغیر مستقل، قصد کارآفرینانه به عنوان متغیر وابسته و متغیرهای فردی و سرمایه روان‌شناختی به عنوان متغیرهای کنترلی و سبک شناختی شهودی و منطقی به عنوان متغیرهای میانجی در نظر تعریف شده‌اند. آموزش شامل دو مؤلفه تحصیلات

رسمی و آموزش‌های تخصصی کارآفرینی است. تجربه نیز شامل مؤلفه‌های الگوی نقش، تجربه کاری و پیشینه خانوادگی است. تجربه راه‌اندازی یک کسب‌وکار، تجربه مدیریت و تجربه در یک رشته خاص مصادیق تجربه کاری کارآفرین و خوش‌بینی و تاب‌آوری ابعاد سرمایه روان‌شناختی و سن و جنسیت نیز ابعاد متغیرهای فردی در نظر گرفته شده‌اند.

روایی محتوایی ابزار پژوهش را خبرگان دانشگاهی برخوردار از سوابق مرتبط با موضوع تأیید کردند و برای تأیید روایی سازه نیز از تحلیل عاملی تأییدی استفاده شد. برای سنجش پایایی پرسشنامه از روش آلفای کرونباخ استفاده شد و آلفای کرونباخ برای بعد سرمایه روان‌شناختی ۰/۷۶۲، سبک شناختی شهودی ۰/۷۴۷، سبک شناختی منطقی ۰/۷۹۷ و قصد کارآفرینانه ۰/۸۶۳ محاسبه شد. این ارقام نشان‌دهنده آن است که پرسشنامه استفاده‌شده از پایایی مورد قبولی برخوردار است. با توجه به نوع تحقیق، تکنیک معادلات ساختاری برای آزمون فرضیه‌ها و تحلیل داده‌ها استفاده شده است. به منظور تحلیل داده‌ها از مدل معادلات ساختاری استفاده شد و با استفاده از نرم‌افزارهای SPSS 19، LISREL 8.8 و Smart PLS 2 روابط بین متغیرها بررسی و فرضیه‌های فوق آزمون شد.

یافته‌ها

توصیف ویژگی‌های جمعیت شناختی

داده‌های حاصل از پرسشنامه‌های جمع‌آوری شده نشان داد که حدود ۳۷ درصد پاسخ‌دهندگان زن و ۶۳ درصد مرد هستند. ۶۰/۷ درصد پاسخ‌دهندگان مجرد و ۳۹/۳ درصد متأهل هستند. ۱۰ درصد بین ۲۱ تا ۲۴ سال، ۸۰ درصد بین ۲۵ تا ۲۸ سال و ۱۰ درصد بین ۲۹ تا ۳۲ سال سن دارند؛ همچنین ۵۲/۸ درصد در رشته الکترونیک و ۴۷/۲ درصد در رشته کامپیوتر تحصیل کرده‌اند. از بین ۱۴۰ نفر پاسخ‌دهنده حدود ۲۶ درصد دارای سبک شناختی شهودی و ۷۴ درصد دارای سبک شناختی منطقی هستند.

آزمون فرضیات

فرضیه اصلی تحقیق تأثیر سرمایه انسانی بر قصد کارآفرینانه دانشجویان کارشناسی ارشد دانشکده برق و کامپیوتر دانشگاه تهران را عنوان می‌کرد. توجه به ضریب مسیر ۰/۴۲ و همچنین آماره t به

مقدار ۲/۵۲ می‌توان گفت سرمایه انسانی در سطح اطمینان ۹۵ درصد بر قصد کارآفرینانه تأثیر معنادار و مثبتی دارد؛ این مسئله بیانگر این است که هرگونه افزایشی در سرمایه انسانی موجب افزایش قصد کارآفرینانه دانشجویان می‌شود. مقدار ضریب تعیین (R^2) نیز ۰/۱۷ است. این ضریب توانایی پیش‌بینی متغیر وابسته از طریق متغیر مستقل را بررسی می‌کند. بر این اساس متغیر سرمایه انسانی روی هم رفته توانسته ۱۷ درصد از تغییرات قصد کارآفرینانه را پیش‌بینی کند.

فرضیه فرعی اول و دوم به بررسی رابطه آموزش و قصد کارآفرینانه از طریق سبک شناختی شهودی و منطقی پرداخته است. در مورد فرضیه اول با توجه به ضریب مسیر ۰/۰۹ و ۰/۱۷ و همچنین آماره t به مقدار ۰/۹۳ و ۱/۰۱ می‌توان گفت که آموزش از طریق سبک شناختی شهودی در سطح اطمینان ۹۵ درصد بر قصد کارآفرینانه تأثیر معنادار و مثبتی ندارد؛ بنابراین ضرایب از نظر آماری معنادار نیستند و فرضیه تأیید نمی‌شود.

در فرضیه دوم نیز با توجه به ضریب مسیر ۰/۴۳ و ۰/۵۶ و آماره t به مقدار ۴/۹۸ و ۶/۸۷ می‌توان گفت که آموزش از طریق سبک شناختی منطقی در سطح اطمینان ۹۹ درصد بر قصد کارآفرینانه تأثیر معنادار و مثبتی دارد؛ بنابراین ضرایب از نظر آماری معنادارند و فرضیه تأیید می‌شود. با توجه به ضریب تعیین (R^2) نیز متغیر آموزش از طریق سبک شناختی منطقی توانسته ۵۴ درصد از تغییرات قصد کارآفرینانه را پیش‌بینی کند.

فرضیه فرعی سوم و چهارم تأثیر تجربه بر قصد کارآفرینانه از طریق سبک شناختی شهودی و منطقی را بررسی کرده‌اند. با توجه به ضریب مسیر ۰/۳۹ و ۰/۸۴ در فرضیه سوم و همچنین آماره t به مقدار ۴/۵۴ و ۹/۳۲ می‌توان گفت که تجربه پیشین از طریق سبک شناختی شهودی در سطح اطمینان ۹۹ درصد بر قصد کارآفرینانه تأثیر معنادار و مثبتی دارد؛ بنابراین ضرایب از نظر آماری معنادارند و فرضیه تأیید می‌شود. مقدار ضریب تعیین (R^2) نیز ۰/۶۹ است که نشان می‌دهد که متغیر تجربه پیشین از طریق سبک شناختی شهودی روی هم رفته توانسته ۶۹ درصد از تغییرات قصد کارآفرینانه را پیش‌بینی کند.

در فرضیه چهارم نیز با توجه به ضریب مسیر ۰/۰۸ و ۰/۰۹ و همچنین آماره t به مقدار ۰/۳۷ و ۰/۴۷ می‌توان گفت که تجربه پیشین از طریق سبک شناختی منطقی در سطح اطمینان ۹۵ درصد بر قصد کارآفرینانه تأثیر معنادار و مثبتی ندارد؛ بنابراین ضرایب از نظر آماری معنادار نیستند و فرضیه تأیید نمی‌شود.

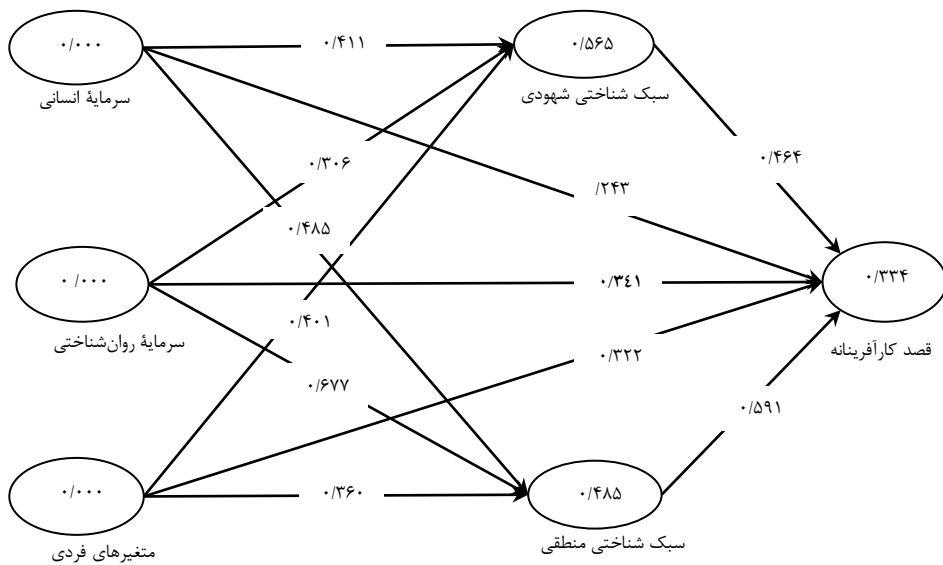
تأثیر‌گذاری متغیرهای فردی و سرمایه روان‌شناختی بر قصد کارآفرینانه دانشجویان به عنوان متغیرهای کنترلی نیز مورد تأیید قرار گرفت. با توجه به ضریب مسیر $0/55$ و $0/94$ و همچنین آماره t به مقدار $5/90$ و $8/99$ می‌توان گفت که سرمایه روان‌شناختی از طریق سبک شناختی شهودی در سطح اطمینان 99 درصد بر قصد کارآفرینانه تأثیر معنادار و مثبتی دارد؛ بنابراین ضرایب از نظر آماری معنادارند و تأثیر سرمایه روان‌شناختی از طریق سبک شناختی شهودی بر قصد تأیید می‌شود. مقدار ضریب تعیین (R^2) نیز در فرضیه پنجم $0/71$ شده است که نشان می‌دهد متغیر سرمایه روان‌شناختی از طریق سبک شناختی شهودی توانسته 71 درصد از تغییرات قصد کارآفرینانه را پیش‌بینی کند. با توجه به ضریب مسیر $0/33$ و $0/57$ و آماره t به مقدار $2/71$ و $5/90$ نیز سرمایه روان‌شناختی از طریق سبک شناختی منطقی در سطح اطمینان 99 درصد بر قصد کارآفرینانه تأثیر معنادار و مثبتی دارد؛ تأثیر سرمایه روان‌شناختی از طریق سبک شناختی منطقی بر قصد تأیید می‌شود. بر اساس مقدار ضریب تعیین (R^2) نیز متغیر سرمایه روان‌شناختی از طریق سبک شناختی منطقی توانسته 43 درصد از تغییرات قصد کارآفرینانه را پیش‌بینی کند.

متغیرهای فردی نیز با ضریب مسیر $0/69$ و $0/74$ و آماره t به مقدار $6/00$ و $9/04$ از طریق سبک شناختی شهودی در سطح اطمینان 99 درصد بر قصد کارآفرینانه تأثیر معنادار و مثبتی دارد؛ بنابراین ضرایب از نظر آماری معنادار هستند و تأثیر متغیرهای فردی از طریق سبک شناختی شهودی بر قصد تأیید می‌شود. مقدار ضریب تعیین (R^2) نیز برابر $0/78$ است. با توجه به ضریب مسیر $0/53$ و $0/64$ و آماره t به مقدار $6/37$ و $10/09$ متغیرهای فردی از طریق سبک شناختی منطقی در سطح اطمینان 99 درصد بر قصد کارآفرینانه تأثیر معنادار و مثبتی دارد؛ بنابراین تأثیر متغیرهای فردی از طریق سبک شناختی منطقی نیز بر قصد تأیید می‌شود. مقدار ضریب تعیین (R^2) نیز $0/61$ به دست آمده است.

نتایج مدل معادلات ساختاری به روش حداقل مربعات جزئی

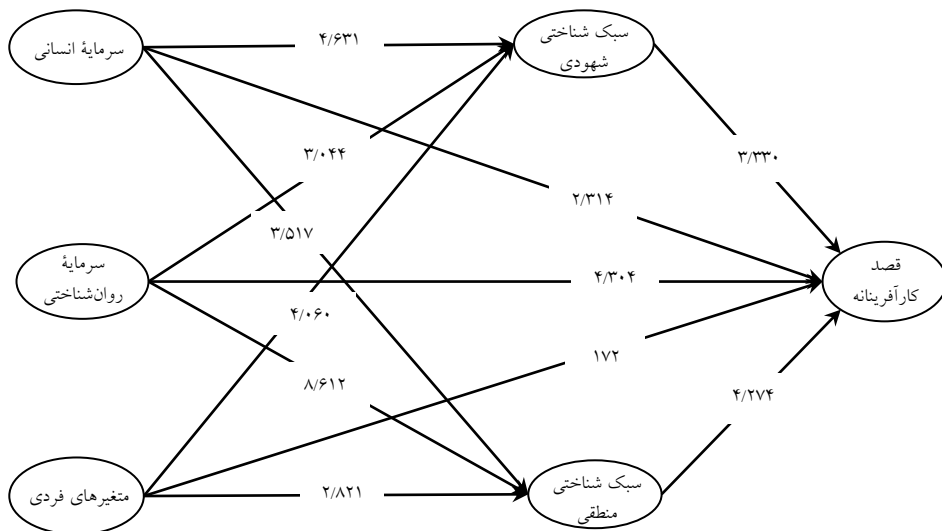
با توجه به نتایج به دست آمده از تحلیل آماری به روش حداقل مربعات جزئی (PLS) در مورد فرضیه اصلی با توجه به ضریب مسیر ($0/243$) و آماره t ($2/314$) می‌توان گفت در سطح اطمینان 99 درصد سرمایه‌انسانی بر قصد کارآفرینانه مؤثر است و ضرایب از نظر آماری معنادار هستند؛

همچنین با توجه به ضرایب مسیر و آماره‌های t می‌توان گفت که سرمایه انسانی در سطح اطمینان ۹۹ درصد با توجه به ضریب مسیر ۰/۴۱۱ و آماره t به مقدار ۴/۶۳۱ بر سبک شناختی شهودی تأثیر معنادار و مثبتی دارد. با توجه به ضریب مسیر ۰/۳۰۶ و آماره t به مقدار ۳/۰۴۴ نیز سرمایه روان‌شناختی در سطح اطمینان ۹۹ درصد بر سبک شناختی شهودی تأثیر معنادار و مثبتی دارد. در مورد تأثیر متغیرهای فردی بر سبک شناختی شهودی نیز با توجه به ضریب مسیر ۰/۴۰۱ و آماره t به مقدار ۴/۰۶۰ می‌توان گفت متغیرهای فردی در سطح اطمینان ۹۹ درصد بر سبک شناختی شهودی تأثیر معنادار و مثبتی دارد؛ بنابراین ضرایب از نظر آماری معنادارند. بر اساس ضریب تعیین (R^2) متغیرهای سرمایه انسانی، سرمایه روان‌شناختی و متغیرهای فردی توانسته‌اند ۵۶ درصد از تغییرات سبک شناختی شهودی را پیش بینی کنند. طبق نتایج به دست آمده از روش حداقل مربعات جزئی (PLS) مدل تحقیق به صورت شکل‌های ۱ و ۲ تبیین می‌شود.



شکل ۱. مدل‌سازی معادلات ساختاری مدل مفهومی تحقیق (تخمین استاندارد)

با توجه به ضریب مسیر ۰/۴۸۵ و همچنین آماره t به مقدار ۳/۵۱۷ می توان گفت که سرمایه انسانی در سطح اطمینان ۹۹ درصد بر سبک شناختی منطقی تأثیر معنادار و مثبتی دارد؛ همچنین با توجه به ضریب مسیر ۰/۶۷۷ و آماره t به مقدار ۸/۶۱۲ می توان گفت سرمایه روان شناختی در سطح اطمینان ۹۹ درصد بر سبک شناختی منطقی تأثیر معنادار و مثبتی دارد؛ در مورد تأثیر متغیرهای فردی بر سبک شناختی منطقی نیز با توجه به ضریب مسیر ۰/۳۶۹ و همچنین آماره t به مقدار ۲/۸۲۱ می توان گفت که متغیرهای فردی در سطح اطمینان ۹۹ درصد بر سبک شناختی منطقی تأثیر معنادار و مثبتی دارد. بر اساس ضریب تعیین (R^2) برابر ۰/۴۸۵ نیز متغیرهای سرمایه انسانی، سرمایه روان شناختی و متغیرهای فردی توانسته ۴۸ درصد از تغییرات سبک شناختی منطقی را پیش بینی کند.



شکل ۲. مدل سازی معادلات ساختاری مدل مفهومی تحقیق (معناداری ضرایب)

در مورد تأثیر سبک شناختی بر قصد، با توجه به ضریب مسیر ۰/۴۶۴ و آماره t به مقدار ۳/۳۳۰ می توان گفت سبک شناختی شهودی در سطح اطمینان ۹۹ درصد بر قصد کارآفرینانه تأثیر معنادار و مثبتی دارد؛ همچنین با توجه به ضریب مسیر ۰/۵۹۴ و آماره t به مقدار ۴/۲۷۴

سبک شناختی منطقی در سطح اطمینان ۹۹ درصد بر قصد کارآفرینانه تأثیر معنادار و مثبتی دارد. مقدار ضریب تعیین (R^2) برابر ۰/۳۳۴ نیز نشان می‌دهد که متغیرهای سبک شناختی شهودی و سبک شناختی منطقی روی هم رفته توانسته‌اند ۳۳ درصد از تغییرات قصد کارآفرینانه منطقی را پیش‌بینی کنند.

بحث و نتیجه‌گیری

هدف اصلی این پژوهش بررسی رابطه سرمایه انسانی و قصد کارآفرینانه در بین دانشجویان کارشناسی ارشد دانشکده برق و کامپیوتر بود. نتایج این پژوهش رابطه مثبت و معنادار بین سرمایه انسانی و قصد کارآفرینانه را نشان می‌دهد. شایان ذکر است که مطالعات قبلی^۱ نیز این رابطه را تأیید می‌کنند. بر اساس نتایج پژوهش آموزش از طریق متغیر میانجی سبک شناختی منطقی بر قصد کارآفرینانه تأثیر مثبت و معناداری دارد، در حالی که از طریق سبک شناختی شهودی بر قصد کارآفرینانه تأثیری نمی‌گذارد. در خصوص رابطه آموزش و قصد کارآفرینانه با در نظر گرفتن سبک شناختی به عنوان متغیر میانجی پژوهشی صورت نگرفته است؛ اما در مورد تأثیر آموزش کارآفرینی بر قصد نتایج مطالعات پیشین نشان می‌دهد که این تأثیرگذاری همواره مثبت بوده و در مورد ایران نیز این موضوع مورد تأیید قرار گرفته است (آراستی و همکاران، ۱۳۹۰ و باقرصاد، ۱۳۹۰)؛ اما در مورد تحصیلات دانشگاهی نتایج پژوهش‌ها متفاوت است. برخی مطالعات نشان می‌دهند افرادی که دارای تحصیلات عالی هستند احتمال بیشتری برای ایجاد شرکت‌های جدید دارند (Bates, 1990)، در حالی که مطالعات دیگر رابطه معکوس بین پیشرفت تحصیلی و تشکیل شرکت را نشان می‌دهند (Storey, 1994).

تجربه پیشین شامل مؤلفه‌های الگوی نقش، تجربه کاری و پیشینه خانوادگی است. در این پژوهش، تجربه راه‌اندازی یک کسب و کار، تجربه مدیریت و تجربه در یک رشته خاص مصادیق تجربه کاری در نظر گرفته شده‌اند. نتایج پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که الگوی نقش ممکن است تمایل افراد به کارآفرینی و خودکارآمدی کارآفرینانه را افزایش دهد (Van

1. Liñán and Chen (2009), Hindle et al. (2009), Raijman (2001), Anderson and Miller (2002), DeClercq and Arenius (2003), Honig and Davidsson (2003), and Koe et al. (2012)

(Auken et al., 2006a; 2006b). این موضوع ممکن است به نوبه خود تأثیر مثبت بر قصد کارآفرینی و در نهایت بر فعالیتهای کارآفرینانه داشته باشد (Krueger et al., 2000). تجربه کاری نیز می‌تواند در یکپارچه‌سازی و انباشت دانش جدید کمک کند (Ucbasaran et al., 2008) همچنین پیشینه خانوادگی از طریق فراهم کردن محیطی پشتیبان و هوشیار بر فرایند کارآفرینی تأثیرگذار است. مطالعات نشان داده است که والدین کارآفرین در انتخاب یک شغل کارآفرینانه تأثیرگذارند (Brockhaus, 1982; Hisrich and Brush, 1983). برد (۱۹۸۸) و بوید و وزیکسی (۱۹۹۴) نیز بدون آنکه تأثیر منفی یا مثبت تجربه پیشین بر سبک شناختی شهودی و منطقی را بسنجند، بر این باورند که عوامل فردی، که شامل تجربه پیشین نیز می‌شود، بر سبک شناختی افراد مؤثر است و از این طریق بر قصد کارآفرینانه مؤثر خواهد بود. نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که تجربه پیشین از طریق سبک شناختی منطقی بر قصد کارآفرینانه دانشجویان تأثیری ندارد اما از طریق سبک شناختی شهودی تأثیر مثبت و معناداری بر قصد کارآفرینانه می‌گذارد. نتایج پژوهش شهریان (۱۳۹۰) نیز رابطه مثبت و معنادار بین تجربه پیشین و سبک شناختی شهودی و رابطه منفی و معنادار بین تجربه پیشین و سبک شناختی منطقی دانشجویان کارشناسی ارشد دانشگاه تهران را نشان می‌دهد.

در این پژوهش، تأثیرگذاری متغیرهای فردی و سرمایه روان‌شناختی بر قصد کارآفرینانه دانشجویان از طریق متغیر میانجی سبک شناختی شهودی و منطقی به عنوان متغیرهای کنترلی نیز مورد تأیید قرار گرفت. در خصوص تأثیر متغیرهای فردی و سرمایه روان‌شناختی و قصد از طریق سبک شناختی مطالعه‌ای انجام نشده است؛ اما نتایج مطالعات شهریان (۱۳۹۰) در بین دانشجویان کارشناسی ارشد دانشگاه تهران نشان می‌دهد که اکثر مردان و زنان دارای سبک شناختی منطقی هستند. مقایسه سبک شناختی مردان و زنان مورد مطالعه نشان می‌دهد که مردان بیشتر از زنان شهودی می‌اندیشند؛ همچنین در این مطالعه قصد کارآفرینانه در زنان کمتر از مردان است. قصد کارآفرینانه در زنان ۴۴ درصد و در مردان ۶۸/۵ درصد است. نتایج مطالعات هیندل و همکاران (۲۰۰۹) نیز نشان می‌دهد که قصد کارآفرینانه در زنان پایین‌تر از مردان است.

پیشنهادها

نتایج نشان می‌دهد سرمایه انسانی بر قصد کارآفرینانه تأثیر معنادار و مثبتی دارد و این مسئله بیانگر این است که هرگونه افزایشی در سرمایه انسانی موجب افزایش قصد کارآفرینانه دانشجویان کارشناسی ارشد دانشکده برق و کامپیوتر دانشگاه تهران می‌شود؛ بنابراین ایجاد و تقویت سرمایه انسانی دانشجویان قصد کارآفرینانه آنان را برای اقدام به فعالیت‌های کارآفرینانه افزایش می‌دهد.

نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که آموزش از طریق سبک شناختی منطقی بر قصد کارآفرینانه تأثیر معنادار و مثبتی دارد و متغیر آموزش از طریق سبک شناختی منطقی توانسته ۵۴ درصد از تغییرات قصد کارآفرینانه را پیش بینی کند. با توجه به این نتیجه می‌توان گفت که باید بعد آموزش کارآفرینی در دانشگاه تقویت شود تا از طریق سبک شناختی منطقی قصد کارآفرینانه را تحت تأثیر قرار دهد. به این منظور پیشنهاد می‌شود درس کارآفرینی به صورت واحد اجباری برای تمام رشته‌ها ارائه شود؛ همچنین زمینه‌های لازم برای ارائه دوره‌های آموزش آزاد کارآفرینی در دانشگاه‌ها فراهم شود.

همچنین، نتایج پژوهش نشان می‌دهد متغیر تجربه پیشین از طریق سبک شناختی شهودی روی هم‌رفته توانسته ۶۹ درصد از تغییرات قصد کارآفرینانه را پیش بینی کند. تجربه در این پژوهش شامل ابعاد الگوی نقش، تجربه کاری و پیشینه خانوادگی بود. به منظور بالابردن تجربه در بین دانشجویان توصیه می‌شود تا با برگزاری سخنرانی‌هایی دانشجویان را با کارآفرینان موفق آشنا کنند و در بین آنان قصد کارآفرینانه را بالا برند؛ همچنین می‌توان با ایجاد فرصت‌هایی برای دانشجویان به منظور کسب تجربه از طریق ارتباط صنعت و دانشگاه نقش بسیار مهمی در زمینه افزایش قصد کارآفرینانه در بین دانشجویان و توسعه کارآفرینی ایفا کرد.

منابع

- آراستی، زهرا؛ بنادکی، سعیده و ایمانی پور، نرگس (۱۳۹۰). "نقش آموزش درس «مبانی کارآفرینی» در قصد کارآفرینی دانشجویان رشته‌های غیرمدیریت". توسعه کارآفرینی، ۴، ۱۰۷-۱۲۴.
- باقرصاد، وجیه (۱۳۹۰). اثر آموزش کارآفرینی بر قصد کارآفرینانه دانشجویان آموزش‌شده فنی و حرفه‌ای دخترانه کرج. پایان‌نامه کارشناسی ارشد مدیریت کارآفرینی، دانشکده کارآفرینی، دانشگاه تهران.
- زالی، محمدرضا؛ رضوی، سید مصطفی؛ یداللهی فارسی، جهانگیر و کردنائیچ، اسداله (۱۳۸۹). ارزیابی وضعیت کارآفرینی در ایران. تهران: موسسه کار و تامین اجتماعی.
- شهری‌یان، آزاده (۱۳۹۰). تبیین نقش تجربه پیشین کارآفرینی در قصد کارآفرینانه دانشجویان کارشناسی ارشد دانشگاه تهران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد مدیریت کارآفرینی، دانشکده کارآفرینی، دانشگاه تهران.
- Ajzen, I. (1991). "The Theory of Planned Behavior". *Organizational Behavior and Human Decision Processes*, 50(2), 179-211.
- Allinson, C. W. & Hayes, J. (1996). "The Cognitive Style Index: A measure of intuition-analysis for organizational research". *Journal of Management Studies*, 33, 119-135.
- Anderson, A. R., & Miller, C. J. (2002). "Class matters: human and social capital in the entrepreneurial process". *Journal of Socio-Economics*, 32, 17-36.
- Bates, T. (1990). "Entrepreneur Human-capital Inputs and Small Business Longevity". *Review of Economics and Statistics*, 72(4), 551-559.
- Becker, G. S. (1964). *Human Capital*. New York: Columbia University Press.
- Bhaduri, S., Worch, H. (2006). Education, Experience, and the Cognitive Capacity of Entrepreneurs: Some Econometric Evidence from the Indian Pharmaceutical Industry. The first annual max Planck India workshop on entrepreneurship, innovation and economic growth Indian Institute of Science, Ban galore, India, March 29-31.
- Bird, B. (1988). "Implementing Entrepreneurial Ideas: The Case for Intentions". *Academy of Management Review*, 13, 442-454.
- Bird, B. (1992). "The operation of intentions in time: The emergence of the new venture". *Entrepreneurship Theory and Practice*, 7(1), 11-20.

- Boyd, N. G., & Vozikis, G. S. (1994). "The influence of self-efficacy on the development of entrepreneurial intentions and actions". *Entrepreneurship Theory and Practice*, 18, 64-77.
- Brockhaus, R. H. (1982). *The psychology of the entrepreneur*. In C. A. Kent, D. L. Sexton, & K. H. Vesper (Eds.), *Encyclopedia of Entrepreneurship*, Englewood Cliffs, New Jersey: Prentice Hall.
- Coleman, J. S. (1988). "Social capital in creation of human capital". *American Journal of Sociology*, 94, 95-120.
- Davidsson, P. (1995). "Determinants of entrepreneurial intentions". Paper presented at the annual meeting of the Rent IX Workshop, Piacenza, Italy (November).
- Davidsson, P., & Honig, B. (2003). "The role of social and human capital among nascent entrepreneurs". *Journal of Business Venturing*, 18(3), 301-331.
- DeClercq, D., & Arenius, P. (2003). "Effects of Human Capital and Social Capital on Entrepreneurial Activity". Babson College. Babson Kauffman Entrepreneurship Research Conference (BKERC), 2002-2006, University of Strathclyde, Wellesley, Massachusetts, USA.
- Fishbein, M., & Ajzen, I. (1975). *Belief, attitude, intention and behavior: An introduction to theory and research*. Reading, MA: Addison-Wesley.
- Franco, M., Haase, H. & Lautenschläger, A. (2010). "Students' entrepreneurial intentions: an inter-regional comparison". *Education + Training*, 52 (4), 260-275.
- Hindle, K., Klyver, K. & Jennings, D. F. (2009). "An informed intent model: Incorporating human capital, social capital, and gender variables into the theoretical model of entrepreneurial intentions". In A. L. Carsrud & M. Brännback (Eds.), *Understanding the Entrepreneurial Mind: Opening the Black Box* (pp. 35-50). New York, NY: Springer.
- Hisrich, R. D., & Brush, C. (1983). "The woman entrepreneur: Implications of family, educational, and occupational experience". *Frontiers of Entrepreneurship Research*, 255-270.
- Koe, W. L., Sa'ari, J. R., Abdul Majid, I., & Ismail, K. (2012). "Determinants of Entrepreneurial Intention among Millennial Generation". The 2012 International (Spring) Conference on Asia Pacific Business Innovation and Technology Management, Pattaya, Thailand. *Procedia - Social and Behavioral Sciences* 40 (2012) 197 – 208.
- Krueger, N. F. (1993). "The impact of prior entrepreneurial exposure on perceptions of new venture feasibility and desirability". *Entrepreneurship Theory and Practice*, 18(1), 5-21.
- Krueger, N. F., Reilly, M. D., & Carsrud, A. L. (2000). Competing models of entrepreneurial intentions. *Journal of Business Venturing*, 15 (5-6), 411-432.
- Liñán, F. (2004). "Intention-based models of entrepreneurship education". *Piccola Impresa / Small Business*, 3, 11-35.

- Liñán, F., & Chen, Y. W. (2009). "Development and cross-cultural application of a specific instrument to measure entrepreneurial intentions". *Entrepreneurship Theory and Practice*, 33(3).
- Luthans, F., & Youssef, CM. (2004). "Human, social, and now positive psychological capital management". *Organizational Dynamics*, 33, 143–160.
- Messicks, S. (1976). Personality consistencies in cognition and creativity. In Messick, S. and associates (Eds), *Individualig in Learning*. San Francisco, Cal.: Jossey-Bass, 4-22.
- Ozyilmaz, A. (2011). "The effects of demographic characteristics on entrepreneurial intention in the pre-venture stage of entrepreneurship". *International Journal of Entrepreneurship and Small Business*, 14 (3), 406-424.
- Raijman, R. (2001). "Determinants of entrepreneurial intentions: Mexican immigrants in Chicago". *Journal of Socio-Economics*, 30, 393–411.
- Schenkel, M. T., Hechavarria, D. M., & Matthews, C. H. (2009). "The Role of Human and Social Capital and Technology in Nascent Ventures". In P.D. Reynolds, R.T. Curtin (eds.), *New Firm Creation in the United States*, *International Studies in Entrepreneurship* 103, Berlin: Springer, 157–185.
- Shapero, A. (1982). Social dimensions of entrepreneurship. In: Kent C, Sexton D, Vesper K (eds), *The Encyclopedia of Entrepreneurship*. Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall.
- Storey, D. J. (1994). *Understanding the Small Business Sector*. London: Routledge.
- Timmons, J. A. (1999). *New Venture Creation: Entrepreneurship for the 21st Century (5th Eds.)*. New York: Irwin McGraw Hill.
- Tornikoski, E. T. & Kautonen, T. (2009). "Enterprise in sunset career? Entrepreneurial intentions in the ageing population". *International Journal of Entrepreneurship and Small Business*, 8(2), 278-291.
- Ucbasaran, D., Westhead, P., & Wright, M. (2008). "Opportunity Identification and Pursuit: Does an Entrepreneur's Human Capital Matter?" *Small Business Economics*, 30, 153–173.
- Van Auken, H., Fry, F. L., & Stephens, P. (2006a). "The influence of role models on entrepreneurial intentions". *Journal of Developmental Entrepreneurship*, 11(2), 157-167.
- Van Auken, H., Stephens, P., Fry, F. L., & Silva, J. (2006b). "Role model influences on entrepreneurial intentions: A comparison between USA and Mexico". *International Entrepreneurship and Management Journal*, 2(3), 325-336.